بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء الله از ياران ياوران و بلكه از سرداران حضرت باشيم

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم بحث اين بود كه خداوند تبارك و تعالي خالق هر چيزي است و هر چيزي را كه خلق كرده حسن است و همچنين هر حسني مخلوق اوست كه اين دو طرف قضيه صادق است كه عكس قضيه هر چيز حسني مخلوق اوست و هر مخلوقي حسن است اين را ايشان در اين بحث فرمودند و بعد نتيجه گرفتند چون عالم فعل اختياري حق تعالي است و فعلي حمد بر او تعلق بگيرد هر چيزي كه در عالم موجود است فعل اختياري حق تعالي است و حسن است و حمد بر فعل اختياري حسن تعلق مي گيرد پس كل حمد در نظام عالم به خداي تبارك و تعالي برمي گردد چون هر حمدي به جهت حسن بودن آن شيء است و هر چيزي كه حسن باشد از آن جهتي كه حسن است و حسن است منتصب به حق تعالي است و مخلوق حق تعالي است پس هر حمدي به خدا تعلق مي گيرد حتي اگر اين حمد به ظاهر بر فاعل و سبب ديگري به ظاهر بدون اينكه آن تام است توجه داشته باشد به ديگري دارد اين حمد را حمد مي كند اما حقيقتا حمد او برگشت به خداي تبارك و تعالي مي كند چون دارد اين فعل را از جهت حسنش حمد مي كند و اين فعل از جهت حسنش مخلوق خداست حقيقتا لذا هر حمدي از هر حامدي و هر مدحي از هر مادحي تفاوت حمد و مدح اين بود كه حمد بر فعل جميل بود اختياري باشد اما مدح بر آن فعل غير اختياري بود بر آن حقيقت غير اختياري مثل صفاي لؤلؤ كه در اينجا مثال زده بود هر مدحي كه از مادحي صورت بگيرد حتي باز به خدا بر مي گردد چون آن شيء و فعلش كه غير اختياري آن شيء‌است براي خدا اختياري است دارد اين سنگ زيبا و اين گل زيبا را مدح مي كند اما مدح او نسبت به اين سنگ زيبا و گل زيبا و اين شيء زيبا اين مدح خداست چون فعل اختياري حق است آن با اينكه براي اين سنگ يا گل اين جلوه و جمال اختياري نيست اما نسبت به حضرت حق آيا اختياري است يا خير پس مي توانيم بگوييم هر حمدي از هر حامدي و هر مدحي از هر مادحي برگشت مي كند به حمد الهي چون همه چيز از آن جهت مصنوع و مخلوق الهي است و وقتي مخلوق الهي شد و هر مخلوقي هم حسن شد پس اينها حمد هر حامدي اولا و به ذات به خداست ثانيا و بالعرض به موجودات ديگر يعني اولا و بالذات چون مثال فاعل و موجد اين حقيقت است خداست ديگري موجد نيست ديگري محل بروز و ظهور آن است تازه امام رحمه اله عليه يك مطلبي را مي فرمايند آنجا كه ديگر يك بحث از اين هم سنگين تر مي شود تازه بعد هم مي فرمايد اين متوسطي است اين بحث بحث عاليتر از اين هم هست مي فرمايد تازه هر حقيقتي وقتي كه در مجالي محدود بروز مي كند در آن ظهورات محدود و افراد ظهور مي كند آن فعل حق حد آن را پيدا مي كند حد آن شيء را پيدا مي كند هر جمالي وقتي كه در حدي مي خواهد ظهور پيدا كند آن جمال در آن حد ظهور پيدا مي كند محدود مي شود به آن حد پس اين ذات حد زده به آن جمال مي گويد اگر امام مي فرمايد كه اگر مي خواهيد جمله متن را بخوانم كه خيلي خود جمله امام هم زيباست مي فرمايد در آنجا كه از فطرتهاي الهيه كه اين يكي از بحثهاي سنگين است كه بايد باز شود فطرت شوق به كمال فطرت فرار از نقص كه خيلي كار از آن مي رسد و خيلي معارف بر اين مبتني است بعد از اين انشاء‌الله در محرم يكي از بحثهايي كه خيلي كاربرد دارد فطرت شوق به كمال و فطرت فرار از نقص در وجود انسان است كه انسان اين دو فطرت را دارد و لازم و ملزومند و وقتي كه در اوج خودش قرار بگيرد انسان نسبت به بدي در نهايت نفرت و نسبت به خوبي در نهايت شوق قرار مي گيرد اگر انساني اينطوري حركت كند اين حركت سرعت سيرش خيلي سريع است يعني كسي كه لذا مي گويند با كشتي امام حسين عليه السلام سرعت اسرع است و زودتر به مقصد مي رسند مال اين كه فطرت فرار از نقص به اوج خود رسيده چون بدي در اوج خود ظهور كرده و نفرت نسبت به او در اوج مي رسد و خوبي در اوج خودش ظهور كرده لذا شوق به او به اوج خود رسيده لذا سرعت سريع مي شود هر قدر اين نفرت به بدي و شوق به خوبي بيشتر شود سرعت حركت و وصول به غايت سريع تر مي شود اگر در دعاي عرفه مي فرمايد وسلك بي مسلك اهل الجذب خدايا مرا با اهل جذب و سلوك جذبي حركت و تكان بده و من اين راه را طي كنم مال اين است كه سرعت حركت محبت غير از سرعتهاي ديگر است خيلي سريع مي رسد حضرت آيت الله بهجت رحمت الله عليه مي فرمودند اعمال ديگر خيلي شرايط دارد اما آني كه بي دردسرتر است از جهت شرايط كم شرايطتر است محبت و بغض است كه انسان حواسش ماها بلد نيستيم و نمي دانيم محبت و بغض يك سرمايه عظيم است در وجود انسان يك در گرانمايه است اگر بشناسيم كه حقيقتا سرمايه است خرج كردنش به راحتي نيست يعني راحت خرجش نمي كنيم هر جايي اگر مي فرمايد حب الدنيا رأس كل خطيئه مال اين است كه سرمايه محبت به كار مي افتد در آن اگر محبت اهل بيت عليهم السلام مي فرمايند نجات دهنده است مال اين است كه آ» سرمايه عظيم به كار افتاده در اينجا اگر اين سرمايه را واقعا سرمايه بشناسيم و برايش ارزش قائل باشيم خرج كردنش به راحتي نيست و آن بحث خود را مي طلبد از اين بحث دور مي شويم ايشان مي فرمايد از فطرتهاي الهيه كه جميع خلق بر او مفتورند ثناي كامل و شكر و حمد منعمه است و نيز از فطرت اين يك فطرت و نيز از اين فطرت شوق به كمال و نيز از فطرتهاي الهيه تنفر از نقص و ناقص و منتقص نعمت است يعني كسي كه نعمت را ناقص مي كند انسان از آن تنفر پيدا مي كند عامل معصيت يا كافر دارد نعمت را ناقص مي كند لذا به مقدار آن نقصي كه دارد ايجاد مي كند انسان بايد از آن متنفر باشد از آن فعل و چون نعمت خيلي بحث زيبايي را مطرح كرده و چون نعمت مطلقة‌ خالصة‌ از شوب هر نقصي و جمال و كمال تام تمام مبرا از هر نقصي مختص به حق است و ديگر موجودات نعم مطلقه و جمال مطلق را تنقيص و تهديد كنند يعني آن نعمت مطلقه در هر وجودي ظهور پيدا مي كند تنقيص مي شود ناقص مي شود كوچك مي شود چون در حد آن وجود مي خواهد اين ظهور پيدا كند و ديگر موجودات نعم مطلقه و جمال مطلق را تنقيص و تهديد كنند نه تزييد و تأييد نه زيادش مي كنند و نه نأييدش حتي در آن حد هم نمي توانند باشند فقط تنقيص در حد خودشان مي توانند بروز بدهند اين خيلي حرف است در خيلي از مسائل ديگر بعد از آن استفاده مي كنيم پس همه فطرت مردم ثناگو و ستايش گوي ذات مقدس اويند و از ديگر موجودات متنفرند دقت كنيد، منتها توضيح مي دهد كه تنفر از موجودات يعني چه؟ مگر آن وجودهايي كه به حسب سير در ممالك كمال و شهرهاي عشق فاني در ذات ذوالجلال شدند كه عشق و محبت به آنها و ثنا و ستايش آنها عين عشق به حق و ستايش اوست حب خاصان خدا حب خداست چون اينها فاني شدند به همين مقدار كه اطاعت امر الهي را مي كنند به همين مقدار اطاعت امر فاني شدند لذا اينكه مي فرمايد كه محبت من و محبت دوستداران من محبت ما و محبت دوستان ما از اين باب است و دشمني با دشمنان ما دقت كنيد يادتان مي آيد يا خير چون اين دشمن حقيقتا يك حرف فطري است چون دارد آن كمال را تنقيص مي كند با فعلش هر جا كمالي تنقيص باشد با فعل آنجا دشمني فطري انسان را به دنبال دارد يعني فطرت انسان نمي پسندد آن را چقدر حرف عالي است و چقدر كمالات از اين آيا اين باعث مي شود كه با مردمي كه در كوچه و بازارند بد باشيم خير، دقت كنيد با چي بديم، با فعل سيع بديم با كفر بديم چون كفر و فعل سيع دارد ذيق ايجاد مي كند با غفلت بديم مي دانيد اين تنفر انسان چقدر به انسان سرعت مي دهد در وجود خود و حركت ايجاد مي كند لذا مي فرمايد كه فطرت شوق به كمال بعد ايشان مي فرمايد اين به حسب مقامات متوسطين است اين در اين اوج كمالات مقدسي اين مقام متوسطين است بعد آنجا مي فرمايد كه اوج كمال در يك مرتبه ديگري است كه اصلا آنجا ثناي ذات حق را بر ذات حق مي بيند نه غير كه آن يك بحث ديگري است كه در بحث خودش مي آيد لذا عرض كردم خدمتتان كه ايشان اينجا اين بحث را مطرح كردند پس ثناي بر هر شيء ثناي بر فعل هر شيء ثناي خداست، چون ثنا بر كمال واقع مي شود بر حسن، و حسن مخلوق الهي است اگر كمال و حسن مخلوق الهي است هر ثنايي كه از هر چيزي محقق مي شود ثناي حق است اين يك قضيه ساده است اما مي دانيد تنبه به اين توجه به اين انسان را در محضر رب قرار مي دهد چرا؟ چون هر جا كمالي مي بيند هر جا حسني مي بيند ياد خدا مي افتد چرا؟ چون او ظهور را مي بيند مي يابد كسي كه توجه دارد آني كه توجه ندارد دارد مدح حق مي كند بدون اينكه بداند لذا براي او كمال نيست، براي او كمال نيست كه دارد مدح حق مي گويد نمي داند كمال اين موجود را مي كند مدح اين موجود را مي كند لذا امام رحمه الله عليه يك نكته زيبايي مي فرمايد بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين يعني در رتبه قبل بسم الله الرحمن الرحيم در وجود اين همه عالم را اسم الله و مظهر رحمان و رحيم ديده درست است بسم الله اين را گفتيم در رتبه قبل بسم الله الرحمن الرحيم در اين وجود ذكر را ايجاد كرده ذكر يعني توجه و اين كه همه عالم ظهور اوست بلافاصله مي گويد بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين اين آن مرتبه ثناي ذاتي است كه در مرتبه عالي اين محقق مي شود بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين يعني اين بسم الله وقتي متعلق به حمد مي شود اين حمد و بسم الله با هم يك حقيقت واحده را بروز مي دهد او ذكر است و ديدن حسن است اين حمد بر حسن است چقدر جالب است اين دو با هم ارتباطشان دقت كرديد چقدر توحيدي مي شود انسان در هر بسم اللهي كه دارد محقق مي كند بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين يعني در منزل بسم الله همه عالم را مرتبط ديد همه عالم را ظهور اسم وقتي كه در اين رابطه چون الرحمان الله جامع جميع كمالات بود رحمان ظهور اين جامعيت بود رحيم هم ظهور اين جامعيت در مرتبه كمال تشريعي و خاص بود او در كمال عام بود ايجاد بود اين بسط كمال وجود بود اگر يادتان باشد ديروز گفتيم رحمان بسط وجود و رحيم بسط كمال وجود است پس وقتي كه رحمان بسط وجود است رحيم بسط كمال وجود است يعني همه حسن بسم الله الرحمن الرحيم دارد همه حسن را مرتبط به او مي كند الحمدلله رب العالمين دارد ثنا مي گويد و حمد مي كند بر كل حسن كه با بسم الله الرحمن الرحيم ديده اين شهود كرده ببينيد آنوقت اين كلامي كه ايشان اينجا مي فرمايد كه هر حمدي از هر حامدي واقع شود بر او واقع شده است غير از اين راهي ندارد چه بخواهد آن حامد چه نخواهد چه بخواهد حتي حامد كافر باشد براي آن كمال نيست اين حمدي كه كرده اما چه بخواهد چه نخواهد حمدي كه آن مي كند بر خدا واقع مي شود چون دارد حمد بر حسن مي كند و حسن مخلوق الهي و مخلوق منفصل نيست كه بشود جدايش كرد و او را حمد بر او كرد نه بر خ؟؟ عين ربط و ارتباط است عين مخلوقيت است اما آن كسي كه اين رابطه را مي بيند برايش كمال است اين حمدي كه مي كند براي او كمال است هم اين را مرتبط مي كند با نظام كل عالم بسم الله الرحمن الرحيم كه مي گويد با كل عالم خودش را مرتبط مي كند و آنها را همه را در رابطه را رب مي بيند الحمدلله كه دارد مي گويد آنوقت حمد بر اين حسن مطلق را دارد مي كند كه در عالم ظهور و تجلي پيدا كرده مطلب روشن است؟ خيلي خلاصه سنگين است حرفهاي ما ادعاي هر روزمان در نماز با اين بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين خيلي ادعاي سنگيني است اگر اين مفهومش هم در نماز در ذهن انسان باشد هر نمازي كم كم اين مفهوم مي تواند ملكه وجودي شود و حالت ذكر براي انسان ايجاد كند لذا تكرارش در هر روز آنقدر زياد براي ما لازم شده اگر اين توجه هم در آن پيش بيايد عادت ما به فرمايش آقاي بهجت اين حجاب عادت مانع نشود ايشان مي فرمايد تا الله اكبر را مي گوييم چون حفظيم همه را مي رويم بدون اينكه توجه داشته باشيم تا سلام كه مي گوييم تمام مي شود مي فهميم از نماز خارج شده اين حجاب عادت ايجاد نشود اين منزل بسم الله الرحمن الرحيم و منزل حمد آنموقع انسان را مرتبط مي كند با كل نظام وجود و حمد بر كل نظام وجود و كل نظام وجود مرتبط با حق مي بيند اين خودش يك ذكر است اين خودش يك ذكر است كه كل نظام وجود را مرتبط مي بيند و حمد بر اين كل محقق مي شود خلاصه اين مطلب دقيق و سنگين را به عنوان يك بحث دقيقي كه بايد تكرار كرد بايد روي آن مانور داد در وجودمان تا درونمان ملكه شود از دست ندهيم پس اين خلاصه بحث گذشته بود كه هر حمدي از هر حامدي فقط بر خدا متعلق مي شود به خدا تعلق مي گيرد و به غير نمي رسد هر چند كه آن كافر باشد كسي كه دارد حمد مي كند شخص ديگري را فعل ديگري را چون هر حمدي متعلق به حسن است هر حسني مخلوق الهي است و چون مخلوق الهي است حمد بر هر حسني متعلق به حق است و براي كسي كمال است اين حمد كه اين رابطه را ببيند از همه واقع مي شود بر خدا اما براي چه كسي كمال است براي كسي كه اين رابطه را ببيند نه اينكه هر كسي كه نمي بيند برايش كمال باشد اين كسراب بقيه؟ است اين از اين مي ديد و وقتي كه پرده ها كنار رود مي بيند اين مال اين نيست لذا اينجا محبت اين كه نسبت به اين شيء‌ بود كه حسن مي ديد مي بيند كه اين محبت را بي جا صرف كرده آنجا مي شود كه از آن تبري مي خواهد پيدا كند همانطوري كه در آيه برادر بزرگوارمان خواندند كه دوست دارد بين او و بين آن عملش عمد بعيد باشد دوست دارد كه بين او و او عمد بعيد باشد چون محبتش را جايي خرج كرده بود سرمايه محبت را كه آنجا غلط بود حرام كرد سرمايه اش را از دست داد لذا دنباله آن مي فرمايد كه خيلي دقيق است انشاء الله اين قسمت را كه امروز عرض كردم براي خودتان به عنوان تحفه علامه و امام بود اين دو را نگه داريد و حالت ذكر داشته باشد ايشان در ادامه بحث مي فرمايد فقد بان يعني ايشان بحث من جهت الفعل را حسن را بيان كرده و بعد فرمودند از جهت اسم هم خداوند تبارك و تعالي همه اسماء حسني براي اوست همه اسماء حسني براي اوست آيا همه اسما حسني اسماء‌لفظيه است خير اسما لفظيه يك مرتبه بود بلكه اسما براي حق تعالي كه اسماء لفظيه گفتيم اسم الاسم است حقيقت اسم براي خداوند تبارك و تعالي ذات متعين به آن صفت ذات متجلي به آن صفت يعني حضرت حق با حيثيت علم كه عالم است مي شود يك اسم نه اسم لفظي يك ظهور يك حقيقت يك عينيت يك واقعيت حضرت حق با ظهور قدرت مي شود قادر اين يك اسم است ظهور قدرت الهي در عالم يك اسم است يك واقعيت است يك عينيت است پس نه فقط هر حسني در مرتبه فعل به خدا مربوط است اين يك مرتبه بالاتر است هر اسمي هم حسنش مربوط به خداست اين كدام اسم است اسم عيني اين بالاتر از ديدن فعل است اين يك مرتبه بالاتر است كه هر اسمي هم به عنوان آن حقيقت عينيه اين منتها ديگر اينجا فعل نيست اينجا اسم است فقط اوست كه ظهور كرده در اين در فعل حقيقت فعل هم ديده مي شود محدوديت فعل هم ديده مي شود اما در اسم محدوديت در كار نيست دقت كنيد در فعل محدوديت آن مجلا منظور است اما در اسم محدوديت ندارد قادر است عالم است آنجا محدوديت ندارد ديدن شيء است از حيث اسم حاكم بر او كه آن يك مرتبه ديگر است لذا ايشان مي فرمايد و اما من جهت الاسم آن هم الله لا اله الا هو له الاسماء الحسن لله الاسماء‌الحسن فادعوه بها اين خواندن به او هم مرتبه لفظ را شامل مي شود كه يا شافي يا كافي يا جبار يا رحيم يا غفور هم مرتبه لفظيه را شامل مي شود اما قطعا توقف در مرتبه لفظ غلط است وقتي كه يا رحيم مي گوييم آن رحمت رحيميه حق كه همه مؤمنين را ولايتشان را به عهده گرفته و آنها را رشد مي دهد را انسان دارد مي خواند نه رحيم يعني لفظ رحيم را وقتي يا غفور مي گوييم نه غفور به معناي اينكه معناي غفور مي شود بخشنده و گذرنده از خطاها نه دارد آن حقيقت غافر را و غفور را مي خواند مي دانيد اگر انسان در اين رابطه وارد شود و اين نگاه را در اسماء‌ داشته باشد ديگر به راحتي نمي تواند هزار اسم را پشت سر هم با سرعت بگويد و حالش هم منقلب نباشد چون هزار منزل و هزار نگاه به عالم است يعني هر اسمي يك نگاه به عالم است ديدن عالم از اين منظر است تجلي اين حقيقت در عالم است آن موقع تا از اين تجلي سير نشده انسان عبور مي كند به تجلي ديگري تا اين را استيفا نكرده حقش را عبور به تجلي ديگر نمي كند لذا در بهشت اسماء الهي دارد سير مي كند در دعاي جوشن به راحتي عبور نمي كند از اسمي به اسم ديگري كه به تند و تند و تند آدم نه اين آن اسم است لفظي است كه انسان به سرعت مي گذرد آ» اسم عيني سرعت ندارد چون هر يك نامتناهي است گاهي مي بيني يكي انسان را مي گيرد و جذب مي كند و نگه مي دارد و نمي گذارد عبور كند و آنهايي را كه انسان از آن عبور مي كند با آنها رابطه برقرار نكرده وگرنه اگر رابطه برقرار شود انسان را مي گيرد و نگه مي دارد ممكن است كه تا ‌آخر دعاي جوشن نشسته و با آن مي خواند منتها با كدام ا سم است همان اسمي كه نگهش داشته و حفظش كرده همه را با ‌آن منظر نگاه مي كند خيلي دور شديم مي فرمايد لذا فهو تعالي جميل في اسماء و جميل في افعال و كل جميل منه كه حال اين بحث اسماء و فعل را باز انشاء‌الله در بحثهاي بعدي در موعظه كه بعد خواهد آمد دقيقتر عرض خواهم كرد و قد بان انه تعالي محمود علي جميل اسماء و محمود علي جميل افعال علي جميل افعاله يعني فعل غير جميل هم دارد خير علي جميل افعال نه بين افعالش بر جميلش محمود است خير چون كل فعل حق تعالي جميل است و انه ما من حمد يحمده حامد لأمر محمود هر حامدي بخاطر آن حقيقت كماليه اگر حمد كرد الا كان لله سبحانه حقيقتا اين حمد حقيقتا مربوط به خداست لان الجميل الذي يتعلق به الحمد منه سبحانه آن جميلي كه اين حمد بر او واقع شده از كجا نشأت گرفته مربوط به اوست منه سبحانه نشأت گرفته و لله سبحانه جنس حمد و له سبحانه كل حمد اين جنس حمد و كل حمد اشاره به آن اول كه الف لام جنس باشد يا استغراق باشد ايشان فرمود معال هاهنا واحد چه استغراقي بگيريم چه جنس اينجا در نهايت در انتهاي جمله ايشان فرمود و لله سبحانه جنس حمد و له سبحانه كل حمد هر دو براي خداست فرقي ندارد چه استغراقي بگيريم و چه جنس بگيريم يك نكته ديگري مي فرمايد ثم ان الظاهر من السياق و بقرينه التفات الذي في قوله اياك نعبد كه بعدا مي آيد ان السوره من كلام العبد آنجا مي گويد اياك نعبد خدايا من تنها تو را عبادت مي كنم خدا كه به خود نمي گويد اياك نعبد و اين كلام عبد است خداوند تبارك و تعالي اين نحوه حمد را به عبد ياد مي دهد كه عبد ادب بندگي را در حمد ياد بگيرد از آن جمله استفاده مي شود كه سوره حمد كلام عبد است خداوند تبارك و تعالي ياد مي دهد و تلقين مي كند كه انسان چگونه با خدا تبارك و تعالي ثناگوي او باشد خدا ياد مي دهد حال اين نكته دقيقي است و انه سبحانه في هذه السوره يقل؟ عبده حمد نفسه و ما ينبقي ان يتأدب به العبد عند نصب نفسه في مقام آنچه شايسته است عبد در مقام ثناي معبود به كار بگيرد چه است اينجا ياد مي دهد و هو الذي يؤيده قوله الحمد لله بعد ايشان مي فرمايد كه اين بحث هم به سادگي عبور كرديم بحث جالبي است امام هم روي اين بحث مانور داده تمام صفحات الميزان پر از در است و انسان آن درهاي بعدي را حيفش مي آيد دير برسيم از اين طرف هم اينها در است عبور از اينها هم سخت است نرسيدن به آنها هم سخت است لذا بين يك محذوري دائما متلاطم هستيم اقلا آن حركت نهري را داشته باشيم و به همه يك دست داشته باشيم انشاء‌الله بعضي ها آنچه را كه با آن مناسبت بيشتري پيدا مي كنند انس مي دهند

سؤآل

آدرس آداب و صلات صفحه 252

سؤال

يك بحث ديگري را ايشان اينجا وارد مي شود بسيار بحث جالبي است كه انشاء‌الله بتوانيم سرعت داشته باشيم اين صفحه را تطبيق كنيم بعدش اين است كه حمد يك نوع وصف است وقتي كه داريم خداوند تبارك و تعالي را حمد مي كنيم يعني داريم يك حسن را بيان مي كنيم ابراز مي كنيم اين حسن را كه خداوند تبارك و تعالي تجلي كرده داريم اين حسن را ابراز ميكنيم و اين ابراز حسن يافت و معرفت است لذا حمد متفرع بر معرفت است لذا قبل از آن گفتيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين يعني در رتبه قبل ما اين يافت و كمال را يافتيم حال داريم حمد مي كنيم بر آن كمالي كه يافتيم هميشه حمد بر يك يافت محقق مي شود حمد بر يك معرفت محقق مي شود نه حمد بدون معرفت حمد بدون معرفت لغو است لغلغه زبان است لذا چون حمد بر معرفت محقق مي شود متفرع بر معرفت است لذا توصيف حقيقت است حمد و از آن طرف خداوند تبارك و تعالي فرموده سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلصين اگر مي فرمايد سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلصين خداوند تبارك و تعالي از هر توصيفي كه بر او واقع شود منزه است عما يصفون از هر وصفي خدا منزه است الا وصف عبادالله المخلصين چرا وصف عبادالله المخلصين اين استثناء‌ در اينجا واقع شده آيا اين بحثش را بعدا انشاء الله در يك بحث مي كنيم كه الا عبادالله المخلصين استثناء منقطع است يا متصل يعني عبادالله المخلصين داخل در عما يصفون است از آن استثناء مي شود يا اينكه داخل در عما يصفون نيستند اين بحث در بحثهاي دقيقتري مي آِيد اما به صورت كلي سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلصين مخلَص تفاوتش با مخلِص معلوم است مخلِص كسي است كه با قدم خود حركت مي كند و به مرتبه اخلاص مي رسد با تأييد و توفيق الهي اما مخلَص كسي است كه خدا حركتش مي دهد لذا آن قرب نوافل و فرايضي كه در روايات وارد شده يا سبحان الذي اسرا بعبده خدا اسرا اسرا خدا سير داد خدا او را حركت داد غير از آنجاست كه اني ذاهب الي ربي سيهدي من به سمت خدا حركت مي كنم اني ذاهب الا ربي سيهدي اين سيهدي مي رسد به آن مرتبه بعدا يعني آن توفيق الهي بعد از آن اما اينجا سبحان الذي اسرا بعبده كه نسبت به نبي ختمي مرتبه اسرا آمده نسبت به ابراهيم خليل الرحمان در آن آيه اني ذاهب الي ربي آمده هر چند ابراهيم از انبياء اولوالعزم است و در بين اولوالعزمها هم اختصاص دارد به ملت ابيكم ابراهيم كه دين حنيف را آورده و مختص در بين غير از نبي ختمي در بين اولوالعزم ديگر هم شايد نزديك ترين فرد به نبي ختمي باشد از جهت قرب وجودي اما با اين حال در مراتب وجودي و كمالات وجودي كه داشته طي مي كرده اني ذاهب الي ربي دارد اما اينجا سبحان الذي پس مخلَص چه كسي است مخلَص كسي است كه ديگر شأني عنانيتي از وجود او باقي نمانده هيچ چيز لذا فعل او فعل حق است او ديگر براي خودش فيض حق وقتي در اين وجود مي آيد مانع ندارد نقص پيدا نمي كند آن فيض محدوديت محدود در آنجا ديگر نيست حد وجودي او مانعيت ظهور را ندارد اين حد شكسته شده است اين مي شود مخلَص وقتي كه مخلَص شد آيا وصفي كه مخلَص مي كند كه مي گويد سبحان الله عما يصفون سبحان الله خوب خود رانشان مي دهد چون هر كسي كه وصف الهي مي كند همانطوري كه اول كلام عرض كرديم آيا محدوديت خودش مانع مي شود در اينكه آن وصف به كمال ظهور كند يا خير مانع ميشود لذا هر وصف هر توصيف كننده حق با محدوديت او همراه است لذا توصيفش و وصفش حال توصيف بعضي مي گويند حال اگر ما به كار مي بريم در وصف مي گويند صحيح تر است حال بر فرض اين كه عرف به كار مي برند هر وصفي كه از هر واصفي به كار گرفته مي شود در اينجا چون محدوديت وصف كننده در كار است اين با تسبيح همراه است سبحان الله عما يصفون خدا از آن وصف منزه است چرا؟ چون حداو در توصيف در كار است در وصف در كار است الا عبادالله المخلَصين مگر بندگان مخلَص كه آنها چون محدوديت وجوديشان شكسته شده و ديگر اين حد در كار نيست مجلاي تام كمال و ظهور تام جلال و جمال الهي هستند لذا اينها ديگر محدوديتي ندارند چون محدوديت ندارند وصف الهي در وجود اينها خود حق وصف مي كند نه اينها يعني مخلَص وقتي كه شد قدم مخلَص قدم خودش نيست چون خودش در كار نيست اگر خودش بود محدوديت بود و سبحان الله صدق بود ديگر خودش نيست كلامي كه از زبان نبي ختمي خارج مي شودا ين كلام ماينطق علي الهوا ان هو الا وحي يوحا است اين مخلَص است اين ديگر چيزي از خود ندارد ما ينطق علي الهوا يعني از خود چيزي ندارد ان هو الا وحي يوحا است چون ان هو الا وحي يوحا است سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلَصين چون عبادالله المخلصين مثل انت كما اسنتيت علي نفسك است مثل ثناي حق بر حق است نه اينكه اين حق باشد اين عنانيتش شكسته شده ما ينطق ان الهوي شده ان هو الا وحي يوحا شده با اين نگاه آيه چقدر زيبا بيان مي كند كه سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلصين كه اين مخلصين حمدشان و توصيفشان و وصفشان آنها ديگر تسبيح نمي خواهد تنزيه نمي خواهد اگر برسيم اين بحث تا آخر خيلي عالي است بعد مي فرمايد ذلك ا ن الحمد توصيف و قد نزه سبحانه نفسه ان وصف الواصفين من عباد حيث قاء سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلَصين والكلام مطلق غير مقيد صدر كلام هم اينگونه است سبحانه و تعالي عما يقولون نه اين آيه ديگري كه اين آيه اولش ا ين نيست من مي خواستم يك آيه ديگر را بخوانم كه از آن بگذرم مي ترسم نرسم كه اين آيه خيلي عالي است در تأييد اين مي ترسم انتهاي مطلب تمام نشود و لم يرد في كلامه تعالي ما يؤذا بحكايت الحمد ان غيره خداي تبارك و تعالي حمد از غير را در جايي از قرآن بدون تسبيح نياورده الا در چندجا اين خيلي بحث زيبايي است در چند جاست كه فقط حمد بدون تسبيح آورده والا در آيات قرآن هر جا حمد آمده سبحان الله عما يصفون به آن ملحق شده يسبح الرعد بحمده يا والملائكه يسبحون بحمد ربهم و ان من شيء الا يسبح بحمده يعني اين تسبيح با حمد همه عالم را فراگرفته حتي ملائكه الله را كه آنها هم تسبيحشان با تعميد است والملائكه يسبحون بحمد ربهم اما مخلَصين از اين استثنا بودند الا ما حكاه لم يرد في كلام التعالي ما يؤذا بحكايت الحمد ان غيره الا ما حكاه ان عدت من انبياء المخلَصين عده اي از انبياء‌ نه همه انبياء‌ عده اي از انبياء مخلَصين چون همه انبياء در مرتبه مخلَصين هستند اما مراتب مخلَصين در كار است قال تعالي في خطابه لنوح عليه السلام فقل الحمدلله الذين نجانا من القوم الظالمين نگفت تسبيح با تحميد حمد مي كنم خدا را كه ما را نجات داد من القوم الظالمين پس از طوفان نوح و قال تعالي حكايتا ان ابراهيم عليه السلام الحمدلله الذي وهب لي علي الكبر اسماعيل و اسحاق دقت كنيد اينها در اوج وجود انبياء است نوح بعد از طوفان نوح در كدام برهه از وجودش بوده زمان نبوتش بوده در آخرين مراتب چون نهصد و پنجاه سال دعوتش بوده بعد از آن عذاب نازل شد و بعد از آن ديگر عمر نوح زياد نبود يعني در آخرين مراتب كمالي وجودي اش ابراهيم خليل الرحمان در آيه خود تصريح دارد الحمدلله الذي وهب لي علي الكبر كه حدود صد سالگي بود كه خدا اسماعيل را به او داد و اسحاق را بعد از آن خود آيه هم تصريح دارد كه در اوج وجود ابراهيم است اين الحمد كه حمد مطلق الحمدلله الذي وهب لي علي الكبر اسماعيل و اسحاق و قال تعالي لنبيه محمد صل الله عليه و آله و سلم في بضعه مواضع من كلام در چند جا و قل الحمدلله بگو الحمدلله و قال تعالي حكايتا ان داوود و سليمان عليهم السلام و قال الحمدلله اين دو هم همين را آن الا ما حكاه ان عده من انبياء‌و الا ما حكاه اين و الا دوباره وصل به آن الا است اين خيلي عالي است بشارت عظيمي است كه انشاء‌الله وجودمان منبسط شود با اين بشارت والا ما حكاه ان اهل الجنه و هم المطهرون من قل الصدور و لغو القول و تأثيم كقوله و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمين اگر اين در جان انسان بنشيند بهشت و بهشتيان ملحق مي شوند به مخلَصين در آخرين مرتبه چقدر اين حرف عالي است كه سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلَصين يعني فقط بندگان مخلَص مي توانند وصف حق كنند لذا در قرآن رعايت كرده مخلَص فقط مي تواند حمد كند مي فرمايد در بهشت تطهير محقق مي شود در نظام بهشتيان و همه ملحق مي شوند به مرتبه هر چند مخلَصين مراتب دارند لذا هيچ وجه نقصي و عنانيتي در بهشت براي افراد نيست عجيب تعريف از بهشت است، شايد بي نظير باشد در تعريف از بهشت كه آخر دعواهم اين هم در رتبه آخري كه بهشتيان به كمال مي رسند و آخر دعواهم ان الحمدلله الرب العالمين اينها به مقام حق مي رسند لذا وقتي خدا نقل مي كند و تصديق بر اين نقل است نشان ميدهد كه با اين ضميمه ببينيد چقدر تفسير قرآن به قرآن عظيم است كه سبحان الله عما يصفون الا عبادالله المخلصين را بگذار انبياء‌ خاص در اوج وجودشان بهشتيها در آخرين مرتبه سخن گفتن و گفتارشان رجوع كنيد به ذيل آيه همين مسئله من آوردم

مي خواستم اين را از جلد ده بخوانم برايتان كه اولش اين است آيه دعواهم فيها سبحانك اللهم دعواهم فيها اول كه وارد بهشت مي شوند سبحانك اللهم در مرتبه ابتدايي بهشت اينها دعواهم فيها در جنت سبحانك اللهم سبحان الله عما يصفون است هنوز و تحيتهم فيها سلام تحيت آنها در آنجا سلام است اين سلام حرف نيست اين سلام يعني امنيت تام آنجا رابطه ها بر اساس امنيت تام است در مقام امن هستند آنجا همه از هم هيچ گزندگي كسي به كسي ندارد همه در مقام امن هستند نسبت به هم سلام واقعي اينجا هم ادعاي سلام است وقتي سلام مي كنيم يعني تو از من در سلامتي مطمئن باش يعني وعده مي دهيم نه فقط لفظ باشد وقتي به ديگري سلام مي كنيم يعني تو خيالت راحت باشد با من كه رابطه داري من تمام رعايت را در رابطه با تو دارم مي كنم اين معني سلام است كه در امني در رابطه با من آنجا مي فرمايد دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمين يعني در بهشت وقتي كه به آن اوج كمال مي رسند آنجا تازه به مرتبه مخلَصين مي رسند كه حمد مطلق است اما غير هذه الموارد فهو تعالي و ان حك الحمد ان كثير من خلق از كثيري از مخلوقاتش حمد را نقل كرده بل ان جميع مخلوقات اما هميشه حمد با تسبيح همراه است انشاء‌الله اين حقيقت در وجودمان جايگير شود و بدانيم كه در محرم داريم با وجوداتي حشر و نشر و ارتباط پيدا مي كنيم كه وجود مخلَصين بوده و حقيقت مخلَصين را آشكار كردند و اين حقيقت مخلَصين وجودشان حمد مطلق حق است تمام وجودشان و ظهوراتشان حمد مطلق حق است و تبيين كنيم فطرت فرار از نقص را و شوق به كمال را لذا اگر يك قطره اشك در محرم ريخته شود يعني اينكه آن فطرت مؤوجي كه نسبت به نقص و بدي نفرتش كم شده بود و نسبت به خوبي شوقش كم شده بود اين قطره اشك دارد اتصال برقرار مي كند و انسان را در رتبه اي كه دوباره اين زنده و بيدار شود مي برد رابطه است و چون رابطه است بايد اشك نتيجه اش اين باشد كه وقتي كه از جلسه امام حسين عليه السلام بلند مي شود مي بيند نسبت به بدي شدت نفرت پيدا كرده نسبت به سابق و نسبت به خوبي شدت محبت پيدا كرده اگر اينگونه باشد اعمال سيعه او حتي اگر از همه ارض بيشتر باشد چون مربوط به آن فطرت مؤوج بود كه اين حالت در آن نبود ديگر مربوط به اين فطرت مخموره و مستقيم نيست لذا با يك قطره اشك همه آن اعمال از انسان جدا مي شود مگر اينكه دوباره رجوع كند به آن حالت آنها ملحق مي شود پس هيچ بعد و استغراقي ندارد كه اين بحث سنگين و دوري نيست كه چرا يك قطره اشك مي تواند تمام درياهاي آتش را خاموش كند چرا مي تواند خاموش كند مال اين است كه اين فطرت را تغيير مي دهد ذات انسان با اين قطره اشك تغيير مي كند آن اعمال مربوط به فطرت مؤوج بود و وقتي كه فطرت مؤوج تغيير كرد و حالت استقامت پيدا كرد هيچ يك از اين اعمال مربوط به اين نيست يوم ولدته امه مثل روزي مي ماند كه از مادر متولد شده اينها در روايات آمده مضمون روايت است اين هم توجيهش بوده انشاء‌الله خداوند تبارك و تعالي عاقبت ما را ختم به خير كند

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته